



«انقلاب» در افکار پدید آمد، تا اندازه‌ای حاصل تحولی بود که گذار از یک منطق اسطوره‌ای به منطق اسطوره‌ای دیگری را ممکن ساخته بود. در اسطوره‌ی اساسی، پایه‌های این دو برداشت از انقلاب را می‌سازند: آفرینش و فرجام.

آفرینش

اگرچه در سنت یونانی - رومی، واژگانی چون Stasis (ی)، Seditio و Rebellio (ر) به معنی شورش و فتنه، تصویری منفی از حرکت‌های متفاوت اجتماعی یا فردی تداعی می‌کردند، ولی نباید فراموش کرد که وجود عنصر دموکراتیک، هرچند ناپیوسته، جزئی و ناکامل در این سنت، در بسیاری موارد نیز به شورش‌ها مشروعیت می‌بخشید. سن توماس عقیده‌ی سیسرون را در مورد مرگ قیصر چنین بیان می‌کرد: «آن که برای آزادی میهنش، مستبد را بکشد، شایسته بزرگی و پاداش خواهد بود.» (۲) و می‌دانیم که افلاطون (به ویژه از نظر اشکال حکومتی) و ارسطو نیز به تفصیل درباره‌ی دلایل ایجاد شورش و راه‌های پیش‌گیری از آن سخن گفته‌اند.

اما پس از این سنت که از قرن چهارم میلادی با روی آوردن کنستانتین به مسیحیت، جای خود را به رواج سنت یهودایی - مسیحی داد، درک مفهوم اسطوره‌ای انقلاب تا رنسانس و به ویژه تا پیش از انقلاب فرانسه، در چارچوب اسطوره‌ی آفرینش قرار می‌گیرد.

آفرینش، خروج از هاویه (Chaos) است و مفهوم هاویه در بسیاری از فرهنگ‌ها با مفهوم «خلأ»، «نبود» و «سکون» نزدیکی دارد. در عهد عتیق، سفر آفرینش، شب و بیابان هر دو مفهوم «نیستی» را تداعی می‌کنند. بنابراین، آفرینش نقطه‌ی آغازین و بنیادین شکل‌گیری نظم مقدسی است که چارچوب ساخت سیاسی حیات انسان را برای او مهیا می‌سازد. بشر به حکم آفرینش بر تمامی موجودات حاکمیت دارد. از این لحظه، مفهوم حکومت زمینی شکل می‌گیرد و حاکمان زمین، چهره‌ی خود را نشان می‌دهند.

سعادت آغازین بشر، بی‌پایان و بی‌حد و مرز می‌نماید. اما این دوران طلایی آغازین که در بسیاری از مذاهب، از جمله مذهب مزدایی، به آن برمی‌خوریم، دیری نمی‌باید عنصر تازه‌ای وارد کار می‌شود. عنصر طغیان و سرپیچی و مخالف‌خوانی شکل رایج این عنصر در ادیان یکتاگرا، وجود شیطان و مار در سفر پیدایش است. اما در سایر ادیان و فرهنگ‌ها نیز با چنین موجود حیل‌گر و «شیاد»ی (Trickster) روبه‌رو می‌شویم. اهریمن دین مزدایی، یست مصری، پرومته‌ی یونانی و لوکی اسکاندیناوی، نمونه‌هایی از چنین موجودی هستند که با دخالت خوش، با طغیان و مخالفت و شورش خویش علیه این نظم، جهان را به آشوب می‌کشاند



ناصر نکوهی

اسطوره‌شناسی انقلاب: آفرینش و فرجام

می‌زنید، اما تصور نمی‌کنید روزی این نظم ناگزیر به تحمل انقلاب‌ها خواهد بود. بزرگان به زیردستان بدل می‌شوند، توانمندان به نیازمندان، شاهان به رعایا... بحران و قرن انقلاب‌ها نزدیک است... و محال می‌دانم حکومت‌های بزرگ پادشاهی اروپا عمر چندانی در پیش داشته باشند.» (۱)

مفهوم ستاره‌شناسی Revolution، واژه‌ای معجزه‌آسا بود و معنایی آرمانی را می‌رساند که هم چون در نوشته‌ی روسو، می‌توانست به بهترین صورت، واژگونی ارزش‌ها و موقعیت‌های اجتماعی را نمایش دهد. از این گذشته، این انتخاب بر آن بود تا مفهوم تازه‌ای از انقلاب را در اذهان جا بیاندازد؛ حادثه‌ای عمیق و تکان‌دهنده که به یکباره اوضاع اجتماعی را در هم ریخته، ارزش‌ها را زیر و رو کرده و پس از ویرانی کامل آن‌ها، جهانی در نهایت عدالت و زیبایی به وجود می‌آورد.

دگرگونی عمیقی که با انقلاب فرانسه در مفهوم

واژه‌ی انقلاب از جمله نادر واژگانی است که در زبان‌هایی با ریشه‌های متفاوت، معنی واحدی را می‌رساند. Revolution در زبان‌های لاتین و انگلیسی، Umwälzung در آلمانی و قَلْب در عربی، هم‌چون انقلاب در فارسی، همگی مفهوم بازگشت به نقطه‌ای آغازین و زیر و رو شدن را در خود دارند. ریشه لاتین Revolver، لغتی در علم ستاره‌شناسی به معنی بازگشت سیاره به نقطه‌ای مشخص از مدارش، در طول حرکت دورانی آن است.

از زمانی که در دهه آخر قرن دوازدهم میلادی، این واژه وارد زبان فرانسوی شد، بیش از شش قرن طول کشید تا مفهوم امروزی خود را در اذهان بیابد. روسو در ۱۷۶۲ در کتاب امیل، طلبه‌دار مفهوم نوین انقلاب بود و در این دوران که هنوز سراسر اروپا زیر سلطه‌ی خاندان‌های سلطنتی بود، خطاب به آن‌ها می‌گفت: «شما بر نظم کنونی تکیه

و سرنوشت آن را دگرگون می‌کنند. «شاید» ها گاه نیز به صورت آفریننده‌ای دوم ظاهر می‌گردند؛ خدایی که سرمنشأ همهٔ بدی‌ها، ظلم‌ها و نابه‌کاری‌هاست. اما این‌جا نیز هدف از آفرینش جهان بدی‌ها، مبارزه با جهان نخستین، فروکشیدن نظم الهی حاکم و بنابراین هدفی سیاسی است. نتیجه‌ی دخالت این عنصر، نتیجه‌ی طغیان، هبوط است: از این پس «... تمام ایام عمرت از آن [زمین] رنج خواهی برد. به عرق پیشانی‌ت نان خواهی خورد تا چینی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی؛ زیرا که تو خاک هستی و به خاک بر خواهی گشت.» (سفر پیدایش ۱۹-۳)

گناه آغازین به گفتهٔ سن پل (رومان، ۲۵ - ۷ - ۷)، سرنوشت انسان را حکم می‌کند. انسان‌ها از این پس همگی گناهکار به دنیا می‌آیند و جهان ابزاری است برای بازخرید گناه اولیه. در این حال، طغیان تکراری از سرپچی آغازین خواهد بود و قدمی دیگر در سقوطی باز هم سخت‌تر.

سنت یهودایی - مسیحی با اسطوره‌ی آفرینش و سپس طغیان شیطان در برابر حاکمیت الهی، مفهوم منفی فتنه‌های اجتماعی را تشدید کرد. کلیسا خود را در مقام نمایندهٔ پروردگار بر روی زمین قرار می‌داد و لذا هرگونه اعتراض به سلطه‌ی خویش را طغیان علیه مشیت الهی معرفی می‌کرد. البته این امر خاص کلیسا نبود؛ تصور عمومی که ریشه‌های کهن تاریخی داشت، بر آن بود که قدرت در هر شکلی از آن نوعی تجلی ذات الهی است و در نتیجه تکیه زدن بر مسند پادشاهی، ارجی است آسمانی و معترضان آن، شیاطینی در خور عذاب دنیوی و اخروی.

در طول قرون وسطی به ندرت می‌توان به قدیسی چون سن اگوستین و سن توماس دآکن برخورد کرد که تلاش می‌کردند برای اولین بار میان مفاهیم اسطوره‌ای کهن و واقعیت‌های سیاسی، تفاوت قابل شوند و پادشاهان را از مصونیت الهی خودساخته‌شان، بیرون کنند و مفهوم «حق» را در شورش‌های اجتماعی جای دهند.

سن اگوستین که برای نخستین بار مفهوم نوعی «پیمان اجتماعی» را عنوان کرد، قدرت زمینی را بدون عدالت، در حد زور و اقتدار راهزنان می‌دانست و بر آن بود که قدرت زمینی باید لااقل سه خدمت را به انجام رساند. نخست officium imperandi یا خدمت فرماندهی، برقراری نظم و اجرای قاطعانه تصمیم‌های درست، دوم officium providend یعنی پیش‌بینی و تأمین نیاز انسان‌ها و سوم officium consultandi یا خدمت مشاوره و راهنمایی برای مردم خود. حاکم و پادشاهی که این خدمات را از دوش خویش بردارد، جایی در پرتو مشیت الهی نخواهد داشت و شورش علیه او رواست. (۳)

سن توماس نیز از جمله روحانیونی بود که

مفهوم «سعادت بشری» را بر روی زمین مطرح کرد تا با درک خاص کلیسا از اسطوره‌ی هبوط، فاصله بگیرد: اگر انسان‌ها به دلیل «گناه نخستین» محکوم به زیستن در رنج و درد نباشند، پس باید مشیت الهی شامل حال ایشان گردد. بر دولت‌هاست که سعادت زمینی آنان را تأمین کنند. پس چنان‌چه دولت‌ها در این کار وامانند و حتا برعکس دست به خشونت برند، آن‌ها هستند که در مقام فتنه‌گران قرار می‌گرفته‌اند.

اما حتا در نزد سن توماس نیز قدرت در ذات خود پدیدهای الهی است. هرچند روش‌های رسیدن به آن و حفظ آن، یا سیاست و حکومت، نه فقط ناشی از پروردگار نیست، بلکه در برابر ذات تعالی تعهدی سهمگین نیز به وجود می‌آورد؛ تعهد به سعادت زمینی انسان‌ها. صدای مخالف خوان سن توماس توانست جسورانه بگوید: «هرچند کسانی قدرت خویش را از پروردگار دریافت کرده باشند، چنان‌چه از آن سوءاستفاده کنند، در خور از کف‌دانش خواهند بود.» (۴)

رنسانس در خطوط کلی خود، اندیشه‌های سن اگوستین و سن توماس را گسترد. پروتستانیسم با جنبش رفرم، پایه‌های دولت مدرن را استوار ساخت. اما در همین زمان، اندیشه‌های باز هم بلندپروازانه‌تر در حال شکل گرفتن بود. انسان، سرمست از کشفیات علمی و فلسفی خویش، خود را پایه و محور جهان می‌دید. اسطوره‌ی انقلاب به

● دگرگونی عمیقی که با انقلاب فرانسه در مفهوم «انقلاب» در افکار پدید آمد، تا اندازه‌ای حاصل تحولی بود که گذار از یک منطق اسطوره‌ای به منطق اسطوره‌ای دیگری را ممکن ساخته بود. دو اسطوره‌ی اساسی، پایه‌های این دو برداشت از انقلاب را می‌سازند: آفرینش و فرجام.

نو پیدا می‌شد که با سقوط آن، جهان مجدداً به پایان خود می‌رسید.

اسطورهٔ توفان در سنت یهودایی - مسیحی، به جز در آفریقا جنبه‌ای تقریباً جهان‌شمول دارد. باران‌های سیل‌آسا جهان را از شر و بدی پاک می‌کنند و تنها نیکوکاران را برجای می‌گذارند تا جهانی بهتر بسازند. وجه تشابه همهٔ این اسطوره‌ها در تقابل میان دو حالت است: یک حالت موقت و استثنایی، خشونت‌آمیز، پرهیاهو و هولناک و پررنج و بدون عدالت و حالتی که پس از آن از راه می‌رسد: جهانی پایدار و جاودان، آرامش‌بخش، ساکت، زیبا و سرشار از عدالت و فراوانی. فرجام، نهایت منطقی و نتیجهٔ روشن و ناگزیر گناه نخستین است و گویی انسان‌ها با رنجی که در فرجام دچارش خواهند شد، گناه نخستین خود را جبران کرده و آماده‌گذار به جهان عدل و برابری میان یکدیگر می‌شوند.

به هر یک از سنت‌های مذهبی که بنگریم، چه در سنت یهودایی - مسیحی، چه در اسلام، چه در مزدگرایی ایرانی و چه در بسیاری از مذاهب آمریکای مرکزی و جنوبی، فرجام پس از دادن گروهی از حوادث طبیعی، زمین لرزه‌های بزرگ، تاریک شدن خورشید، باران‌های شدید و طولانی،... اتفاق می‌افتد:

«و چون مژ ششم را گشوده دیدم که زلزله عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پش می

● قرن نوزده، قرن توفیق اندیشهٔ اومانستی است. سوسیالیست‌ها، از جمله مارکس و طرفدارانش، طلابه‌دار جامعهٔ نوینی هستند که باید پس از انفجار فرجامین، برپا گردد.

● قرن نوزده، قرن توفیق اندیشهٔ اومانستی است. سوسیالیست‌ها، از جمله مارکس و طرفدارانش، طلابه‌دار جامعهٔ نوینی هستند که باید پس از انفجار فرجامین، برپا گردد.

تدریج از آفرینش جدا می‌شد تا به «پایان جهان»، یعنی به فرجام برسد.

فرجام

اسطوره‌ی پایان جهان در دو محور گذشته و آینده، در باور فرهنگ‌های انسانی دیده می‌شود. در بسیاری از باورها، پایان یافتن جهان به صورتی دَوْرانی انجام می‌گیرد. مثلاً در اسطوره‌شناسی آمریکای پیش - کلمبیایی به ویژه در نزد آرتک‌ها، جهان سه یا چهار بار به کلی ویران شده و پس از هر ویرانی، باز تجدید شده بود و هر بار خورشیدی

سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آید، میوه‌های نارس خود را می‌افشانند و آسمان چون طوماری بیپسیده شده از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت و پادشاهان زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولت‌مردان و جباران و هر غلام و آزاد، خود را در سفره‌ها و صحنه‌های که «ها پنهان کردند...» (مکاشفهٔ یوحنا) می‌دیدند. (۱۶-۱۷)

خشونت حوادث طبیعی در سوسیالیست انقلابی

تکرار می‌گردد. درک مدرن از انقلاب با فیلسوفان انقلاب فرانسه، منتسکیو، روسو و ولتر آغاز شد. منتسکیو با دید منطقی خود، بیشتر یک سازمان‌دهنده بود تا یک نظریه‌پرداز انقلاب‌های آتی. مدل مشروطه دموکراتیک او به همراه اصل جدایی قوا، شکل عقلانی جامعه دموکراتیک را بنیان گذاشت. همین شکل بود که تا به امروز ادامه یافت. دید نیکارشی‌های جدید جای الیگارش‌ی مبتنی بر نجابت و اصالت خون را که در نزد منتسکیو ریشه داشت، گرفت. ولتر، شیفته استبداد روشنفکرانه بود و گرایش ضدکلیسایی و ضدالیگارش‌ی او، پایه‌گذار دولت ملی بود. اما روسو در این باره دیدگاه ویژه‌ای داشت. او به نظر می‌آید، مدار از مفهوم اسطوره‌ای قبلی به مفهوم جدید را می‌نمایاند. روسو را گناه‌داری فکری متناقض و متضاد دانسته‌اند؛ چه او از یک سو در حسرت جهان از دست رفته پیش از تمدن‌ها، دران طلایی و «انسان دوردست» و «بندوی‌های خوشبخت» بود و از سوی دیگر نظریه‌پرداز «قرارداد اجتماعی» و بنیان‌گذار مدرنیته‌ی جامعه اروپایی. پس در اندیشه‌ی او نیز گذار از هیبوط فرجام، قابل مشاهده است. (۵)

قرن سوسیالیست‌ها، از جمله مارکس و طرفدارانش، طلایه‌دار جامعه نوینی هستند که باید پس از انفجار فرجامین، برپا گردد. اعتقاد به رستگاری انسانی پس از وقوع «زلزله‌ی انقلابی»، چنان استوار است که نظریه‌پردازان آن هم‌اکنون در پی برنامه‌ریزی آینده‌ی طلایه‌ساز برمی‌آیند. آرمان‌شهرگرایان از یک سو و «سوسیالیست‌های علمی» از سوی دیگر همگی باوری رایج به قدرت آتی خویش دارند و تصور خود را از «جهان ایده‌آل» خویش، با گرایشی دقیقاً نوافلاطونی، بر روی کاغذ می‌آورند. (۶)

گذار از مفهوم قدیم به مفهوم جدید انقلاب، از طغیان شیطانی به فرجام بهشتی، مقارن با یک گذار مفهومی دیگر نیز هست: گذار از «کار» به مفهوم

«رنج» و «درد»ی تحمیل شده به انسان پس از هیبوط برای گذران زندگی، به «کار» به مفهوم فعالیتی داوطلبانه برای تغییر طبیعت و تغییر «شکل دادن» به جهان. هانا آرنست با تکیه بر لغت‌شناسی واژگان اروپایی، این دو مفهوم را در تمایز میان دو گروه از لغات نشان می‌دهد. این تمایز را می‌توان چه در زبان‌های باستانی (laborare / facere لاتین، و ponein / ergazesthai یونانی) و چه در زبان‌های جدید اروپایی (travailler / ouvrier فرانسوی، arbeiten / werken آلمانی و انگلیسی / labor / work) مشاهده کرد. این کلمات که در زبان پس از قرن نوزدهم معنای واحدی را پیدا کرده‌اند، پیش از آن در راستای سنت یونانی (کار = بردگی) و یهودایی - مسیحی (کار = رنج سرنوشت بشری) دو معنای متمایز داشته‌اند. (۷)

کشاورز با «کالبد» خود کار می‌کرد یا بهتر بگوییم «تن» به کار می‌داد، حال آن که پیش‌و در کارگاه خود، خدای کوچکی بود که با «دست» خود اشیا را «می‌آفرید». اولی «جانور کارورز» (animal laborans) بود و دومی «انسان ابزارمند» (homo faber). محصول کار اولی، پدیده‌ای ناپایدار و فانی بود که صرف تغذیه خود او می‌شد، هم‌چون جانورانی که با شکار در پی سیر کردن شکم خود هستند. حال آن که محصول کار دومی، اشیای پایدار و جاویدان بود. اشیای قابل «تصاحب»، صاحب «ارزش» و آغازگر مفهوم «ثروت». اولی چیزی از طبیعت، هماهنگ با آن، مغلوب آن و دستخوش بازی‌های گوارا و ناگوار آن است و دومی، در برابر طبیعت ایستاده است، آن را نابود می‌کند تا اشیای خود را بسازد.

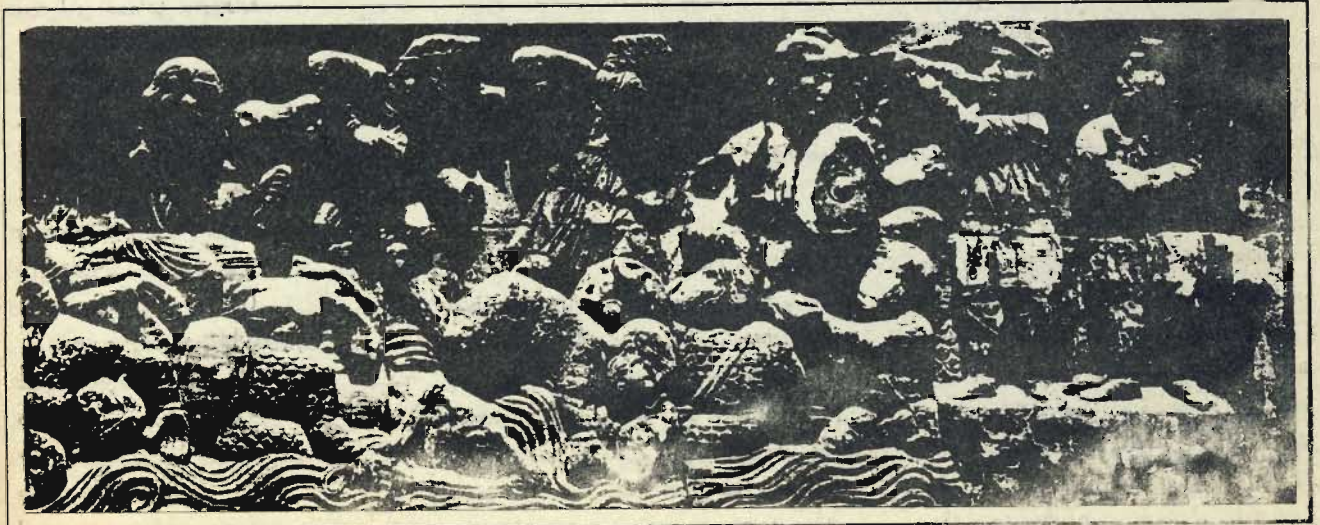
گذار به مفهوم جدید انقلاب، گذاری است به این مفهوم جدید از انسان. انسان خود را محور جهان می‌پندارد و خود را در جای خالق خویش می‌گذارد. انسان بر آن است که می‌تواند همه چیز را از نو بسازد. پس اسطوره‌ی او، اسطوره‌ی پایان‌بخشیدن به جهان موجود، طبیعت و برپا

ساختن جهانی نو است.

انسان ابزارمند، ماده خامی را به دست می‌گیرد. در ذهن خود می‌داند چه چیز خواهد ساخت. بازگشتی به مثل افلاطونی و صورت‌ارسطویی دارد. پس، نهایت کار خویش را نیز می‌شناسد. این را نیز می‌داند که دست‌یابی به این نهایت با گذار از ویرانی‌ها و نابودی‌های بسیار انجام خواهد گرفت. بنابراین، فرجام در ذهنش شکل می‌گیرد و فردای طلایی از پس فرجام، تصویر عصر طلایی پیش از هیبوط، عصر خوشبختی از کف داده‌ی پیشین، در ذهنش تداعی می‌شود.

انسان ابزارمند جدید، در مرکز تحولات گسترده‌ای قرار دارد که مدرنیته را می‌سازد. لوی استراوس از دید ساخت‌گرایی، در این دوران، انتقال گسترده مفاهیم و شکل‌های اساطیری را به موسیقی کلاسیک و رمان می‌بیند که چارچوب زیباشناختی انسان جدید را می‌سازند. (۸) هرمان بروخ از دید نقد ادبی، رمانتیسم و تاریخ‌گرایی را ابعاد اصلی عقلانیت انسانی مدرن می‌داند. در پایان رنسانس است که اروپای مسیحی، در تلاشی روشنفکرانه که پروتستانسیسم یکی از مظاهر انسانی آن است، مفهوم «فرد» را کشف می‌کند و انسانی را با «روح فردی و زمینی» در مرکز عالم می‌نشاند و وی را مبنای اعتبار همه چیز، حتا ارزش‌های آسمانی می‌گرداند. آفرینش، چهره انسانی خود را در رمان و چشم‌انداز تاریخی می‌نمایاند. بشر بر آن است که فرجام خویش را به تصویر در آورد و از آن هم بیش‌تر، فرجام خویش را با داستان خود، هم‌چون یک شیئی پیش‌ووری، بسازد. (۹)

سرانجام، قرن بیستم از راه می‌رسد و امواج پی‌درپی انقلاب‌هایی که یک به یک صحنه‌های پرشور و هراس‌انگیز فرجام بشری را پیش چشم‌هایش می‌آورند و یک به یک وعده دوران طلایی و رستگاری آتی را به انسان‌ها می‌دهند. در این لحظات پرشور که به قول هانا آرنست، گویی تاریخ از نو آغاز شده بود، انسان‌ها خود را در مقام



● گذار از مفهوم قدیم به مفهوم جدید انقلاب، از طغیان شیطانی به فرجام بهشتی، مقارن با یک گذار مفهومی دیگر نیز هست: گذار از «کار» به مفهوم «رنج» و «درد»ی تحمیل شده به انسان پس از هبوط برای گذران زندگی، به «کار» به مفهوم فعالیتی داوطلبانه برای تغییر طبیعت و تنبیر «شکل دادن» به جهان.



Bacon's New Atlantis, Campanella's city of the sun, Harrington's oceana, cambridgeshire, UK, Dedalus Ltd., 1988

7- Arendt (H.), Condition de l'homme moderne, Paris, Clamann Lévy, 1988 (1961), p.p 187 s

8- Lévi-Strauss (cl.) Mythe et Musique, Magazine Littéraire, no 311, Juin 1993, P.41.

9- Broch (H.), création littéraire et connaissance, Paris, Tel, Gallimard, 1985 (1955), pp. 48-49

۱۰- مجموعه‌ای از متون دینی مربوط به فرجام و موضوع نجات‌بخشی در یهودیت، مسیحیت، مزدگرایی و اسلام را می‌توان در کتاب زیر یافت: راشد محصل، محمدتقی، نجات‌بخشی در ادیان، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹

11- Dunn (J.) Modern Revolutions, in Huntington, Political order in changing societies, p.12

استانفورد، به نقل از کوهن (آلورین)، تئوری‌های انقلاب ترجمه علی‌رضا طیب، تهران، قومس، ۱۳۶۹، ص. ۳۵ و بعدی

12- Huntington, op.cit., p.264

به نقل از کوهن، همان‌جا.

13- Calvert (P.) Revolution: The politics of violence, political studies, 15, 1967, p.2

به نقل از کوهن، همان‌جا.

در باره‌ی نظریه‌های جدید انقلاب هم‌چنین نگاه کنید به بشیریه (ح.)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲. □

از تغییر حکومت با توسل به خشونت است.» (۱۳) نقطه عطف تغییر مفهوم اسطوره‌ای انقلاب، تحول انقلابی فرانسه در ۱۷۸۹ بود که اغلب نظریه‌پردازان، آن را الگوی تدوین نظریه انقلاب قرار داده‌اند. این مفهوم جدید پس از فرانسه نه فقط در انقلاب‌های لیبرالی قرن نوزده، بلکه در انقلاب‌های کمونیستی و حتا جنبش‌های ملی بزرگ قرن بیستم کمابیش ادامه یافت. خروج تدریجی جهان از مرحله‌ی صنعتی و ورود آن به عصر جدید اطلاعاتی و شکل گرفتن تدریجی homo informantor یا انسان داده‌پرداز که از چند دهه قبل به این سو آغاز شده است، می‌تواند نمایانگر تحولی تازه در این مفاهیم باشد و چارچوب اساطیری جدیدی برای انقلاب‌های این عصر بسازد.

یادداشت‌ها:

1- Rousseau (J.J.), Emile ou de l'éducation, Paris, Garnier Flammarion, 1966 (1762); P. 252.

2- St. Thomas, Commentaires des sentences, cité in prélot, M., Lescuyer G., Histoire des idées politiques, Paris, Dalloz, P.133.

3- Prélot, Lescuyer, op.cit., pp. 120-122.

4- St. Thomas, De Rengo, éd. Egloff, I, 6. cité in prélot, op.cit., pp. 133-134

5- Rousseau (J.J.), Discours sur l'origine et les fondements de l'inégalité parmi les hommes, Paris, Garnier Flammarion, 1971 (1751)

6- Ideal commonwealths, More's Utopia,

خدایی می‌گذاشتند. بر تخت قدرت می‌نشستند و هم‌چون روز فرجام، انسان‌های دیگر را پاداش داده یا به مجازات می‌رساندند. گروهی روانه بهشت و گروهی روانه‌ی دوزخ می‌شدند و سرانجام گروهی نیز به برزخ اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شدند تا با کار خود، آزادی خویش را بخرند. برسر در اردوگاه‌های نازی، با افتخار نوشته بود: "Arbeit Macht Frei"، یعنی کار انسان را آزاد می‌کند. دنیا به پایان رسیده بود!

تصویر فرجام، قدرت تخریب‌کننده و زلزله آسای پدیده انقلاب را در اذهان تداعی می‌کرد. خشونت و مرگ، راه‌های گذار به حیات پس از فرجام بودند. آن‌جا که «گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید (اشعیا نبی، ۱۱/۶)» و «طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت.» (همان، ۹ - ۱۱/۸) آن‌جا که «روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود.» (همان، ۲۷/۲۷) آن‌جا که «آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شما خواهد بود و شما بیرون آمده و مانند گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید کرد.» (ملاکی نبی، ۲ - ۲/۱۰)

تقریباً تمام نظریه‌پردازان جدید، شکل انقلاب را همواره خشونت‌آمیز می‌دانند. جان‌دان می‌گوید: «انقلاب نوعی تحول اجتماعی، توده‌ای، خشونت‌بار و شتابان است.» (۱۱)، هانتینگتون می‌گوید: «خشونت عنصر اصلی انقلاب است.» (۱۲)، پیتر کالورت می‌گوید: «انقلاب گونه‌ای